



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۲/۱۹

نویسنده: ن. جلیل زاد

## انسان یا گله؟ یک تجربه تلخ راه آینده، از گله به جامعه آگاه

تقریباً پنج دهه اخیر تاریخ افغانستان، صحنه یکی از پیچیده ترین و دردناک ترین تجربه های سیاسی و اجتماعی در جهان معاصر بوده است. آنچه مردم ما در این سال ها از «حکومت های ایدئولوژیک» و «نظام های مبتنی بر قرائت های سخت گیرانه دینی» دیده اند، نه تنها در تاریخ افغانستان بی سابقه نیست، بلکه در تاریخ بسیاری از جوامع بشری نیز نمونه های مشابه آن وجود داشته است.

از اروپای قرون وسطی تا شرق میانه ای قرن بیستم، هر جا که قدرت سیاسی با قرائت های بسته دینی در آمیخته، نتیجه چیزی جز محدودیت، خشونت، انحصار و عقب ماندگی نبوده است. در افغانستان نیز، آنچه به نام «حکومت دینی» بر مردم تحمیل شد، ادامه همان الگوهای تاریخی است، الگویی که در آن قدرت سیاسی نه بر پایه اراده مردم، نه بر اساس قانون، و نه بر اساس خرد جمعی، بلکه بر مبنای تفسیر یک گروه خاص از دین شکل می گیرد. این نوع حکومت ها معمولاً خود را «نماینده خدا» می دانند و هرگونه مخالفت با خود را مخالفت با دین تلقی می کنند. چنین ساختاری، به طور طبیعی راه را بر نقد، پرسش، آزادی اندیشه و مشارکت مردم می بندد. ریشه های تاریخی یک پدیده تکرار شونده در تاریخ جهان، «طبقه ملا و روحانی» در بسیاری از جوامع، زمانی که قدرت سیاسی را در دست گرفته، معمولاً به سمت تمرکز قدرت، محدودسازی آزادی ها و کنترل شدید جامعه حرکت کرده است. این امر نه به خاطر ذات دین، بلکه به خاطر ماهیت قدرت است. قدرت، اگر مهار نشود، میل به انحصار دارد، و وقتی این قدرت با تقدس آمیخته شود، نقد آن دشوارتر و مقاومت در برابر آن پرهزینه تر می شود.

در افغانستان نیز، تجربه حکومت های ایدئولوژیک دینی، از دهه هشتاد میلادی به این سو، دقیقاً همین الگو را تکرار کرده است. گروه هایی که در ابتدا با شعار عدالت، آزادی و رهایی از سلطه خارجی ظهور کردند، پس از رسیدن به قدرت، به تدریج به ساختارهایی تبدیل شدند که آزادی های فردی را محدود کردند، نقش مردم را در تصمیم گیری ها کاهش دادند و جامعه را به سمت یک دستی اجباری سوق دادند.

شگفتی تلخ بازگشت قرون وسطی در پایان قرن بیستم شگفت انگیزترین بخش این تجربه آن است که در زمانی که جهان به سمت دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و جدایی دین از دولت حرکت می کرد، افغانستان در مسیر معکوس قرار گرفت. در حالی که بسیاری از کشورها در دهه های پایانی قرن بیستم به این نتیجه رسیده بودند که «حکومت دینی» نمی تواند پاسخگوی نیازهای پیچیده جوامع مدرن باشد، در افغانستان ساختاری شکل گرفت که خود را «حاکمیت الهی» می نامید و تلاش می کرد تمام عرصه های زندگی مردم را زیر چتر یک قرائت خاص از دین قرار دهد.

این بازگشت به الگوهای قرون وسطایی، نه نتیجه انتخاب آزادانه مردم، بلکه محصول جنگ، مداخله خارجی، فقر، بی سوادی و فروپاشی نهادهای ملی بود. جامعه ای که دهه ها درگیر جنگ، مهاجرت، فقر و بی ثباتی بوده، به طور طبیعی آسیب پذیر می شود و زمینه برای ظهور ساختارهای اقتدارگرا فراهم می گردد. جامعه شناسی قدرت دینی در افغانستان برای فهم بهتر این پدیده، باید به چند نکته جامعه شناسی توجه کرد. فروپاشی نهادهای مدنی و وقتی نهادهای مدنی، آموزشی، فرهنگی و حقوقی ضعیف باشند، جامعه به جای قانون، به افراد و گروه ها تکیه می کند. در چنین فضایی، هر گروهی که قدرت نظامی یا مالی بیشتری داشته باشد، می تواند خود را «نماینده دین» معرفی کند و مشروعیت بگیرد.

بی سوادی و فقر بی سوادی، زمینه پذیرش روایت های ساده سازی شده و مطلق گرایانه را فراهم می کند. فقر نیز مردم را به سمت کسانی می کشاند که وعده نان، امنیت یا نجات می دهند، اگر این وعده ها میان خالی باشد. تقدس بخشی به قدرت وقتی قدرت سیاسی خود را «الهی» معرفی کند، نقد آن دشوار می شود. هر مخالفتی به جای آن که یک بحث سیاسی تلقی شود، به عنوان «گناه» یا «کفر» معرفی می گردد. این امر فضا را برای گفتگو و اصلاح می بندد. تبدیل مردم به «تابع» نه «شهروند» یکی از خطرناک ترین پیامدهای حکومت های ایدئولوژیک

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

این است که مردم را از «شهروند» به «تابع» تبدیل می کنند. شهروند حق پرسش، نقد و مشارکت دارد، اما تابع فقط باید اطاعت کند.

این همان جایی است که انسانیت آسیب می بیند و جامعه از مسیر رشد بازمی ماند. نقد رفتارهای تحقیرآمیز، نه تحقیر انسان در نقد ساختارهای قدرت، باید میان «نقد رفتار» و «تحقیر انسان» تفاوت قائل شد. آنچه در پنج دهه ای اخیر رخ داده، نتیجه رفتارهای اقتدارگرایانه، انحصارطلبانه و ضدانسانی بوده است، نتیجه ذات افراد.

انسان ها، حتی اگر در ساختارهای غلط قرار گیرند، همچنان انسان اند و شایسته کرامت. اما ساختارهایی که انسان را از حق انتخاب، حق پرسش و حق مشارکت محروم می کنند، باید با صراحت نقد شوند. افغانستان و ضرورت بازگشت به انسان محوری جامعه ما برای رهایی از دایره ای خشونت و اقتدارگرایی، نیازمند یک تحول فکری و فرهنگی است. تحولی که در آن: انسان، نه ابزار، بلکه هدف باشد دین، منبع اخلاق و معنویت باشد، نه ابزار قدرت حکومت، بر پایه قانون و اراده مردم شکل گیرد آزادی بیان، نقد و مشارکت سیاسی به عنوان حق طبیعی انسان پذیرفته شود آموزش، آگاهی و خرد جمعی جایگزین ترس و تقلید گردد راه آینده از گله به جامعه آگاه افغانستان زمانی می تواند از این دایره ای تاریخی بیرون شود که مردم از «تابع بودن» به «شهروند بودن» عبور کنند.

شهروند آگاه، نه فریب شعار را می خورد، نه ابزار دست قدرت می شود، و نه اجازه می دهد کسی به نام دین یا ایدئولوژی، سرنوشت او را تعیین کند.

قدرتی که بر آگاهی مردم تکیه نکند، ناگزیر به زور متوسل می شود. اما قدرتی که بر اراده مردم بنا شود، پایدار، انسانی و سازنده خواهد بود.

**آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد**